

مختصری از زندگینامه زنده‌یاد استاد بابا صفری

تا سال‌های ۱۳۳۰ خورشیدی

بابا صفری در دهم مهرماه ۱۲۹۹ خورشیدی در خانواده‌ای کم‌درآمد در اردبیل چشم به جهان گشود. پدرش که عبدالعظیم نام داشت در "بادکوبه و حاجی ترخان" تجارتخانه داشته و قبل از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه از عرضه‌کنندگان و فروشندگان کالای ایرانی در بازار مکاره "نیژنه" و "نوگراد" بوده است. ولی با پیش آمد مذکور او نیز مثل تجار دیگر همه دارائی‌های خود را از دست داده و با یک عباى کهنه و لباس مندرس خود را به اردبیل رسانیده است. این ایام مصادف با جنگ جهانی اول بود و در ایران، به ویژه در اردبیل، هیچگونه داد و ستد بازرگانی صورت نمی‌گرفت و تأمین معاش خانواده‌های کسانی مثل او، از طریق پس‌اندازهای محدود و آنگاه فروش اثاثیه منزل ممکن می‌شد که آن هم به سبب کثرت عرضه و کمبود تقاضا به کمترین بهای ممکن فروخته می‌شد و گره‌ای از کارها نمی‌گشود. شش ساله بود که بمکتب رفت. مکتب‌دار بانوی مهربانی بود که به "ربابه آخوندباجی" شهرت داشت. در آنجا الفبا و قسمتی از "عم‌جزو" را فرا گرفت. آنگاه در مکتبخانه مرحوم آخوند "ملاحسن خوشنویس" بخواندن قرآن و نوشتن خط و فراگیری برخی کتاب‌های ساده فارسی پرداخت. در فروردین یک‌هزار و سیصد و نه شمسی برای ادامه تحصیل به مدرسه تدین رفت و او را روی نیمکتی در کنار پنجره کلاس دوم جای دادند.

رسم مدرسه تدین این بود که در اواخر خرداد یا اوایل تیرماه، همه شاگردان را در حیاط مدرسه جمع کرده کارنامه یا نتیجه امتحانات آنها را می‌دادند. در این مراسم غالباً اولیاء دانش‌آموزان نیز شرکت می‌نمودند. آقای تدین در آن روز به شاگردان رتبه اول، دوم و سوم هر کلاس جایزه متناسبی به اسم پری می‌داد. آقای صفری نیز که رتبه سوم کلاس دوم شده بود یک عدد مداد مخصوص، که آنروزها با نقش عکس رضا شاه در روی لوله فلزی آن به بازار آمده بود، جایزه دریافت کرد. در سال‌های بعد که او شاگرد اول می‌شد آقای تدین کتاب‌های درسی سال بعد را بدو پری می‌داد. پری یا جایزه‌ای که آقای تدین پس از پایان امتحانات نهائی کلاس ششم ابتدائی به او داد گرانبها تر بود زیرا او در امتحانات کتبی آن دوره، که با سوالات واحد و در زمان واحد در تمام آذربایجان صورت گرفت، در بین همه شاگردان مدارس این ایالت حائز رتبه اول شده بود. این جایزه عبارت از یک دوره لغتنامه دوجلدی به نام "فرهنگ نوبهار" بود و به قیمت بیست تومان فروخته می‌شد.

کسان او چند روز بعد آنها را با کسر چند قران از قیمت اصلی به کتاب فروشی "خیر" در اردبیل فروختند و از بهای آن یک دست لباس رسمی دبیرستان، که از پارچه‌ای بنام کازرونی دوخته می‌شد، و کفش و کلاه برای وی خریداری کردند.

آقای صفری دوره اول متوسطه را نیز در دبیرستان تدین گذرانید و چون بالاتر از آن کلاس درسی در مدارس اردبیل نبود، لاجرم برای ادامه تحصیل عازم تبریز شد و در دانشسرای مقدماتی ثبت نام کرد. تحصیل وی در آن دانشسرا در خرداد ماه ۱۳۱۸ پایان یافت و او که در این دوره از تحصیلات نیز حائز رتبه اول بود علاوه بر دیپلم آن مدرسه، باخذ یک قطعه مدال علمی از طرف وزارت فرهنگ نائل آمد و با حکم آن وزارت به عنوان دبیر دبیرستان "پوراندهخت" اردبیل از ۱۶ شهریور ۱۳۱۸ به استخدام رسمی دولت درآمد و دو سال در آن دبیرستان تدریس کرد. با پیش آمدن شهریور ۱۳۲۰ وی بمدیریت "مدرسه سعدی" اردبیل انتخاب شد.

در آذرماه ۱۳۲۲ به فکر تأمین موجبات شغل بهتر به تهران رفت و بسمت نظامت "دبستان ثریای" پایتخت مشغول خدمت گردید. همزمان مطالب درسی سال ششم متوسطه ادبی را مطالعه نموده و در سال هزار و سیصد و بیست و چهار با اخذ دیپلم کامل متوسطه و قبولی در امتحانات ورودی دانشکده حقوق دانشگاه تهران در آن دانشکده ثبت نام کرد.

در سال ۱۳۲۵ دولت قانونی از مجلس گذرانید که بموجب آن سالانه سی نفر از فارغ‌التحصیلان دانشسرای مقدماتی که دارای دیپلم کامل متوسطه و پنج سال سابقه خدمت در فرهنگ باشند و در امتحان ورودی خاصی، که دانشسرای عالی ترتیب می‌دهد، پذیرفته گردند می‌توانند بجای خدمت به ادامه تحصیل در آن دانشسرا به پردازند و حقوق و مزایای خود را کماکان دریافت دارند.

سال‌های ۱۳۴۰ خورشیدی

آقای صفری در مهرماه هزار و سیصد و بیست و پنج اولین نفر نخستین دوره اجرای این قانون گردید و تحصیل در رشته فلسفه و علوم تربیتی جانشین خدمت در مدارس شد. او در سال یکهزار و سیصد و بیست و هفت از دانشکده حقوق و سال بعد از دانشسرای عالی فراغت تحصیل یافت و با عنوان معاونت اداره فرهنگ به زادگاه خود بازگشت.

آقای صفری بعد از ۱۸ ماه اشتغال در مقام معاونت فرهنگ اردبیل در فروردین ۱۳۳۰ به تهران منتقل گردید و از سال تحصیلی بعد بریاست "دبیرستان ابوریحان بیرونی"، که یکی از پانزده دبیرستان موجود در پایتخت بود، منصوب شد. با بروی کار آمدن حکومت ملی آقای دکتر مصدق بارقه امیدی از آزادیها در جوامع و شهرها جرقه زد و ملت در امور جامعه امکان اظهار نظر یافت. مردم اردبیل هم بخاطر عملکردها و حسن خدمات گذشته، بابا صفری را به نامزدی شهرداری شهرشان انتخاب و به انجمن شهر معرفی کرده و سعی وافی نمودند تا او به این مهم نائل آید.

خود او در این مورد می‌گفت "در دهه دوم آبانماه هزار و سیصد و سی و یک به همراهی آقایانی که برای بردن من به اردبیل به تهران آمده بودند روانه آن شهر شدم. تقریباً دو ساعت به غروب مانده در قریه نیر، واقع در شش فرسخی شهر، با جمع زیادی از مردم که به استقبال ما آمده بودند مواجه شدیم. بعد از قرائت خطابه و خیرمقدم به سوی شهر حرکت کردیم و از فردای همان روز خدمت به همشهریان عزیز را آغاز کردم.

اولین کار من در شغل جدید تغییر در برنامه نظافتچیان و نظافت شهر، آن قسمت از وظیفه شهرداری که در دید اول بچشم می‌خورد، بود. بدین طریق که کوچه‌های شهر را بطور مساوی بین نظافتچیان شهرداری تقسیم کرده و از آنها خواستم که بهر طریق منطقه خود را تمیز نگاه دارند و همزمان با داشتن تماس مستقیم با مردم محله خود، خواسته‌های آنان را از طریق سرپرست خود به اطلاع مسئولین دوایر برسانند و تا اخذ نتیجه پیگیری نمایند. مسئولین سازمان مرکزی نیز موظف گشتند که ظرف ۲۴ ساعت بدان خواسته‌ها رسیدگی و اقدام نمایند. بدین طریق رفتگر شهرداری در جامعه حرمت و شخصیت تازه ای یافت".

بابا صفری خدمت خود را در آن سازمان که موجودی صندوقش فقط سه ریال و هفتاد و پنج دینار و در مقابل مبالغ زیادی بدهکاری بود آغاز کرد و روزی که بر اثر کودتای بیست و هشت مرداد سال ۱۳۳۲ شهرداری را ترک نمود بیش از ده ملیون ریال در صندوق آن سازمان موجودی بجای گذاشت. او در جواب دوستانی که قبول این پست را مصلحت نمی‌دانستند می‌گفت "من یک معلم و کلاس درس من امروز بزرگ شده و بوسعت شهر اردبیل درآمده است. امیدوارم با خدمات صادقانه ام همشهریانم را متوجه وظایف شهرداری و اجتماعی آنان گردانم و اذهان خفته را بیدار و روحيات سرخورده آنها را بحرکت درآورم".

گرچه مدت خدمتش در این مقام نه ماه بیشتر طول نکشید، و علیرغم آنکه پنجاه آن نیز زمستان سخت بود، بکارهای عمرانی زیادی توفیق یافت. آقای صفری بعد از برکنار شدن از مقام شهرداری به همان دوستان می‌گفت که "من خدا را شاکرم که با آن که ساعات درس این کلاس بسیار کوتاه شد ولی در جامعه آماده اردبیل تحول عظیمی بوجود آورد که اساس اقدامات اجتماعی بعد از آن قرار گرفت".

براستی هم مدت این کلاس خیلی کوتاه شد زیرا دولتین انگلیس و آمریکا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ طرح کودتای منحوس علیه ایران را به اجرا درآوردند. دولت ملی آقای دکتر مصدق سقوط کرد و طرفداران آن تحت تعقیب قرار گرفتند. در اردبیل حکومت نظامی اعلام شد و آقای صفری مجبور به اختفا گردید. یک هفته بعد از طرف استاندار آذربایجان احضار شد ولی چون اوضاع و احوال را برای ادامه خدمت مساعد نیافت به تهران رفت و در وزارت فرهنگ به ادامه خدمت پرداخت.

در سال‌های بعد آقای صفری از طرف وزارت فرهنگ برای چهار مأموریت مطالعه و تحصیل انتخاب شد که یکسال آن برای طی دوره فوق لیسانس علوم اداری دانشگاه تهران، ششماه مطالعه در علوم اداری و تربیتی در کشور ایتالیا، دو ماه جهت طی دوره عالی مدیریت و روشهای اداری، که اصل چهار معروف آمریکا برای توسعه اطلاعات مدیران کشوری ایران ترتیب داده بود، و بالاخره یکسال تحصیل در رشته عالی شهرداری، که از طرف دانشگاه کالیفرنیا جنوبی آمریکا در دانشکده علوم اداری دانشگاه تهران دایر شده بود، بود.

پس از ۱۳۴۰ خورشیدی

آخرین خدمات اداری آقای صفری معاونت سازمان اوقاف کشور بود که بمدت هفده سال طول کشید. خود او می‌گفت "این توفیق الهی بود که در این مدت موفق به ایجاد نظم و نظامی در وضع درهم ریخته موقوفات کشور گشتم و با تنظیم و به تصویب رساندن قوانین و مقررات جدید از بهدر رفتن و در واقع غارت این سرمایه عظیم خیرات عمومی، که بعد از نفت بزرگترین سرمایه کشور می‌باشد، جلوگیری کردم. امر حج را، که در سال ۱۳۵۱ اداره آن به اوقاف و اینجانب محول شد، بنحو بی‌سابقه‌ای مرتب ساختم، و این کار در آن سال بحدی مرتب و چشمگیر بود که سفرای اغلب کشورهای اسلامی در عربستان، از طریق سفارت ایران مقررات و برنامه‌های تنظیم شده برای این اردو کشی عظیم دینی را خواستار گردیدند."

بابا صفری در آخر بهمنماه ۱۳۵۶ پس از مراجعت از مأموریتی که برای حسن اجرای برنامه سفر زائران ایرانی در عتبات عالیات در کشور عراق داشت، در خواست بازنشستگی کرد و پس از کوشش زیاد سرانجام از اول اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ از خدمت دولت مرخص و از اول شهریورماه آنسال در ردیف بازنشستگان کشوری قرار گرفت. در سومین روز بازنشستگی پس از اعلام موافقت با درخواست "بانک اعتبارات و اصناف"، بابا صفری به سمت معاونت اداره ساختمان بانک مزبور به مهندسین و کارپردازان پروژه یک میلیارد تومانی احداث یک شهرک مسکونی برای کارگران در حومه اصفهان معرفی شد و تصمیم بر آن شد که به محض دریافت موافقتنامه استانداری، کارهای ساختمانی آغاز گردد. اما این امر با شدت گرفتن انقلاب راکد ماند.

پس از انقلاب و تصویب قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۸، زمان تشکیل مجلس شورا فرا رسید و مردم اردبیل مثل دوران حکومت ملی آقای دکتر مصدق به فعالیت برخاسته و از طریق نامه و تلفنی از ایشان درخواست کردند که خود را نامزد نماید. در این راستا باز کسانی به تهران آمده و با اصرار ایشان را به اردبیل برده و برای وی و دو تن از دوستانشان ستاد انتخاباتی تشکیل داده و با یک دنیا علاقه به تبلیغات پرداختند. در مبارزات انتخاباتی قبل از انقلاب، شهرستان اردبیل به سه حوزه بخش نمین، بخش نیر و خود شهر تقسیم میشد و هر کدام یک نفر نماینده داشت اما در این دوره از انتخابات برای کل شهرستان سه نماینده در نظر گرفته شده بود. با عنایت به اینکه جمعیت دو بخش نیر و نمین سه برابر شهرنشینان بود، رأی مردم شهر در اقلیت قرار گرفت و بابا صفری با کسب بیش از ۲۷ هزار رأی از ورود به مجلس باز ماند.

بابا صفری سرانجام در ساعت هشت و ده دقیقه بامداد بیست و سوم تیرماه ۱۳۸۲ خورشیدی برابر چهاردهم ماه ژوئیه ۲۰۰۳ میلادی، بعد از دوران کوتاهی بیماری قلبی کلیوی، در بیمارستان "سانکت یوران"، یکی از بیمارستان‌های استکهلم پایتخت سوئد، چشم از جهان فرو بست. پیکر او مطابق وصیتش به زادگاهش اردبیل منتقل و به صلاحدید مسئولین کمیته برگزاری مراسم تدفین، در مزار شماره یک قطعه مفاخر آرامستان بهشت زهرا آن شهر به خاک سپرده شد. در مراسم خاکسپاری وی که به پدر تاریخ اردبیل ملقب شده جمعی از مسئولین، شخصیت‌های استان و آحاد جمعی از اهالی اردبیل شرکت داشتند.

بابا صفری در سال ۱۳۲۹ شمسی ازدواج کرده و حاصل این ازدواج سه پسر و یک دختر میباشد که همگی تحصیلات عالی دانشگاهی دارند. فرزند بزرگ او، با تحصیلات در رشته اقتصاد و علوم اداری، در خدمت دولت است و در تهران اقامت دارد و سه فرزند دیگر در اروپا به کار و زندگانی مشغولند. از اینرو وی و همسرش گاهی در ایران در کنار این فرزند و گاهی در اروپا در مجاورت فرزندان دیگر بسر می‌برند.

در پاسخ سؤال در بابیت دیدگاهش در مورد گذشته‌ها بابا صفری می‌گفت "در ایران موفقیتها جز برای طبقه بخصوص همواره با سختی و مشکلاتی همراه است. منم در گذشته‌های خود از آنها برکنار نبوده‌ام ولی از آنجا که من در تمام دوران خدمت و کارهایی که انجام داده‌ام نه این و نه آن بلکه همواره نفس خدمت و رضای الهی را در نظر گرفته‌ام، بلطف خدا بر همه مشکلات فائق آمده‌ام. من با این زمینه ذهنی از تمام آنات و لحظات گذشته حیات خویش احساس وجد و خشنودی می‌نمایم. خوشوقتم که بهیچوجه و در هیچ شرایطی از جاده راستی و درستی پا بیرون نگذاشته‌ام و مهمتر از آن درباره هیچکس، از دوست و دشمن، اندیشه بد و نابجا نداشته‌ام. خود را همواره فردی از توده مردم پنداشته‌ام. نوکر پول و مقام نگشته‌ام. امید آنکه خدای بزرگ نیز از خطاهای دانسته و نادانسته‌ام در گذرد که او بخشاینده مهربان است."